

# بنیانگذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق

ایمانوئل کانت

ترجمه سید مسعود حسینی

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)



نشرنی

سرشناسه: کانت، ایمانوئل، ۱۷۲۴-۱۸۰۴م. Kant, Immanuel • عنوان و نام پدیدآور: بنیانگذاری برای مابعدالطبیعة اخلاقی؛ ایمانوئل کانت؛ ترجمه سیدمسعود حسینی • مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۴۰۰ • نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۴۰۰ • مشخصات ظاهری: ۱۹۰ ص • فروست: مجموعه متون کلاسیک فلسفه • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۳۹۵-۵ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا • یادداشت: عنوان اصلی: Grundlegung zur Metaphysik der Sitten, 1974 • موضوع: اخلاق - فلسفه، Ethics - Philosophy؛ اخلاق، Ethics • شناسه افزوده: حسینی، سیدمسعود، ۱۳۶۶ - مترجم. رده‌بندی کنگره: BT۷۶۶ • رده‌بندی دیویی: ۱۷۰ • شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۵۳۷۰۶

قیمت: ۶۴۰۰۰ تومان

www.ketab.ir



نشرنی

بنیانگذاری برای مابعدالطبیعة اخلاق

ایمانوئل کانت

مجموعه متون کلاسیک فلسفه

مترجم: سیدمسعود حسینی

صفحه‌آرا: الهه خلیج‌زاده

لیتوگرافی: باختر • چاپ و صحافی: غزال

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۳۹۵-۵

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰  
کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، نمابر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com • email: info@nashreny.com • nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن، کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

## فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم
۱۵	مقدمه ویراستاران آلمانی
	بنیانگذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق
۵۱	پیشگفتار
۶۱	بخش نخست: گذار از شناخت عقلی اخلاقی عام به شناخت عقلی
۷۹	بخش دوم: گذار از حکمت اخلاقی عامه پسند به مابعدالطبیعه اخلاق
۱۲۳	خودقانونگذاری اراده به منزله اصل اخلاقی
۱۲۴	دگرقانونگذاری اراده به مثابه سرچشمه همه اصول دروغین اخلاقی
	تقسیم بندی همه اصول ممکن اخلاقی
۱۲۵	بر اساس مفهوم بنیادی پذیرفته شده دگرقانونگذاری
۱۳۱	بخش سوم: گذار از مابعدالطبیعه اخلاق به نقد عقل عملی محض
۱۳۱	مفهوم آزادی کلیدی تبیین خودقانونگذاری اراده است
۱۳۳	آزادی باید به مثابه ویژگی اراده همه موجودات متعقل پیشفرض گرفته شود

- ۱۳۴..... دربارهٔ علقه‌ای که به ایده‌های اخلاقیات منضم است
- ۱۴۰..... چگونه یک امر بی‌قید و شرط ممکن است؟
- ۱۴۳..... دربارهٔ بیرونی‌ترین مرز هرگونه فلسفهٔ عملی
- ۱۵۳..... تذکر پایانی

### ضمایم

- ۱۵۷..... یادداشت‌ها
- ۱۶۱..... واژه‌نامه
- ۱۷۵..... کتابنامه
- ۱۸۵..... نمایه

## مقدمه مترجم

کانت، چنان‌که مشهور است، پژوهش در چهار پرسش را وظیفه فلسفه دانست، که یکی از آن‌ها این بود: «چه باید کرد؟». لزوم و ضرورت تأمل در این پرسش به قدری واضح است که هرگونه تلاش برای تأکید بر آن، نقض غرض از کار درمی‌آید. دین و فلسفه تا کنون مهم‌ترین و شایع‌ترین پاسخ‌ها را به این پرسش داده‌اند. اگر از منظر هگل در اثر او تحت عنوان روح مسیحیت و سرنوشت آن بنگریم، تاریخ اخلاق را می‌توان تا واقعه قربانی شدن اسماعیل (یا اسحاق) به دست ابراهیم به فرمان خدا به عقب بازگرداند.

طبق بینش هگل، در اخلاق نیز (همچون حوزه‌های دیگر فلسفه) شاهد نوعی سیر رو به جلو و غایتمند هستیم. در این سیر، نقطه ثقل اخلاق و عنصر اخلاقی الزام‌آور رفته‌رفته از جایی دوردست و آن‌جهانی به جایی در نزدیکی انسان و این‌جهانی منتقل شده است. واقعه سرنوشت‌ساز دیگر، که مقطع حساس دیگری را در سیر مزبور تشکیل می‌دهد، ظهور مسیح و آموزه اخلاقی او درباره محبت در برابر شریعت بود. کوشش مسیح بر این بوده که میان انسان‌ها رابطه‌ای اخلاقی، مبتنی بر محبت یا عشق، بنا نهد که در آن هیچ عنصر آن‌جهانی (و لذا بیگانه با انسان) وساطت نکرده باشد. واقعه سرنوشت‌ساز دیگر، آموزه لوتر مبنی بر کشیش بودن همه مؤمنان بود، که تأکیدی دوباره بود بر همان آموزه مسیح. لوتر عنصر

اخلاقی الزام‌آور را به سوژکتیویته انسان منتقل کرد، و می‌دانیم که کانت و هگل هر دو، به معنایی، لوتری بوده‌اند.

ابراهیم، مسیح و لوتر سه شخصیت دینی بوده‌اند که بر سرنوشت تفکر اخلاقی در مغرب‌زمین تأثیر بی‌بدیل گذاشته و چه‌بسا اساساً به چهارچوب آن شکل بخشیده‌اند. با این حال، تفکر اخلاقی در مغرب‌زمین دارای رگه فلسفی بسیار ژرفی نیز هست که سابقه آن به محاورات افلاطون و رسالات اخلاقی ارسطو و تأملات اخلاقی رواقیان بازمی‌گردد. آنچه تا پیش از عصر مدرن بر تفکر اخلاقی مغرب‌زمین حکم فرما بوده است عمدتاً همان تألفی از اندیشه اخلاقی ارسطویی و مسیحی-یهودی بوده است که مصداق بارز و اعلای آن را نزد توماس آکویناس، فیلسوف بزرگ قرون وسطی، مشاهده می‌کنیم.

در عصر مدرن، و مخصوصاً در اندیشه دکارت، واقعه سرنوشت‌ساز دیگری واقع شد که بحث اخلاقی را دستخوش تکناهی ظاهراً لاینحل ساخت: جدایی «بایستن» از «بودن»، که حاصل تحولی در نگرش انسان به «واقعیت» یا «ابژکتیویته» بود. در نظام ارسطویی یا مدرسی، واقعیت دارای معنا و غایتی بود که آن را از انسان اخذ نمی‌کرد، حال آن‌که ابژکتیویته، مثلاً نزد دکارت، به امتداد محض فروکاسته شد، یعنی چیزی همان‌قدر بی‌خاصیت و بی‌رنگ و بو که یک فرمول هندسه یا ریاضی. در حالی که در نظام ارسطویی و مدرسی پیوندی متافیزیکی میان انسان و واقعیت (یا انسان و جهان) برقرار بود و جایگاه انسان در پرتو جهان تعریف می‌شد، نزد دکارت با استقلال ماهوی انسان (در مقام اندیشنده) از واقعیت (به منزله ابژکتیویته، به منزله «چیز» لااقتضای بی‌معنای بی‌بو و بی‌خاصیت) مواجه‌ایم. روزگاری، «بودن» یا هستی کیهان مملو از معنا و جهت بود، مفهوم و غایتی داشت، و انسان جزئی از اجزاء کثیر این کیهان بود، با ماهیتی مشخص، غایتی مشخص، و لذا پاسخی مشخص به پرسش «چه باید کرد؟». اما در تفکر دکارت، هابز و به‌ویژه هیوم، چنان بر این جدایی ذهن از عین (یا سوژه از ابژه) تأکید شد که می‌شود گفت تا همین امروز نیز تفکر اخلاقی مغرب‌زمین با پیامدهای آن دست به گریبان است. عصر روشنگری، که فیلسوفی چون هیوم از جمله نمایندگان بارز آن بود، بیش از

پیش بر این جدایی بنیادی و بر آزادی اساسی انسان و رهایی او از ابرکتیویته تأکید کرد. انسان هرچه مستقل تر و آزادتر و رهاتر و منزوی تر شد، به طوری که پاسخ دادن به پرسش یگانه اخلاق هرچه دشوارتر و دشوارتر شد، که نمود بارز آن را می توان در تنوع نظام های اخلاقی عصر مدرن مشاهده کرد: عاطفه گرایی، شهودگرایی، فایده گرایی، تکلیف باوری و غیره و غیره.

کانت از یک سو میراث دار لوتر بود و از سوی دیگر میراث دار عصر روشنگری. لوتر بر درونی بودن معیار ایمان (و لذا اخلاق) تأکید می کرد و، از این نظر، بر «برابری» همه مؤمنان اصرار می ورزید، و برابری آرمانی بود که عصر روشنگری نیز مدافع آن بود. اما عصر روشنگری بر «آزادی» نیز تأکید داشت، به طوری که لوتر نمی توانست با آن معنا از آزادی موافق باشد، زیرا در نظر او همه مؤمنان اگرچه با یکدیگر «برابر» بودند اما از «آزادی»، بدان گونه که عصر روشنگری می طلبید، بی بهره بودند: مؤمنان همه با هم برابرند، اما همه در مقابل خداوند (که لوتر سخنان منسوب به او را به زبان آلمانی ترجمه کرد بود) مطیع و فرمانبردار نیز بودند. کانت از لوتر باور به درون و از عصر روشنگری باور به آزادی را به ارث برد و مسلم گرفت. کانت متقاعد شده بود که از جهان بینی نیوتنی گریز و گزیری نیست. جهان (طبیعت) متشکل از مجموعه نیروهایی مکانیکی است که (بر اساس قاعده علیت) همواره در حال کنش و واکنش اند، بی آن که در آن هرگز با علته نامعلول و معلولی بی علت مواجه شویم. اما کانت خود معترف بود که تلاش اش در فلسفه نظری معطوف به گشودن بابی برای ممکن شدن چهارچوبی بود که در آن بتوان از اخلاق (از «چه باید کرد؟») سخن گفت. یکی از نتایج فلسفه نظری او جدایی جهان پدیداری (طبیعت) از جهان فی نفسه بود، که به زعم وی امکان اخلاق منوط به همین جدایی بود (نوعی جدایی و تمایز که از زمان مطرح شدن اش با مخالفت هایی جدی مواجه شد — فیخته و هگل تنها دو تن از مشهورترین مخالفان این تمایز بوده اند). آزادی در جهان نیوتنی (به دلیل ضرورت گرایی حاکم بر رویکرد مکانیستی به جهان محلی از اعراب نداشت، و لذا کشف (یا ابداع؟) جهانی دیگر که با آزادی سازگار باشد یکی از مهم ترین دغدغه های فلسفی کانت، دست کم در دوره نقدی اش، بود.

«آزادی» کلیدواژه اخلاق کانتی است، هرچند به اعتراف خود او از حیث نظری غیر قابل اثبات است. بنابراین، کانت به شیوه خاصی از آزادی سخن می‌گوید. آزادی ذات انسان است، اگر اساساً بتوان چیزی همچون آزادی را به معنای معهود کلمه عبارت از ذات دانست. آزادی در قلمرو نقد عقل محض اثبات‌ناپذیر است، اما خود مفهوم آن ممتنع نیست، یعنی دارای تناقض ذاتی نیست، و این موضوعی است که کانت معتقد است در نقد اول اثبات کرده است. اخلاق کانتی نه با اثبات آزادی، بلکه با اثبات عدم امتناع ذاتی آزادی ممکن می‌شود.

از طرف دیگر، اخلاق کانتی را می‌توان اخلاق مبتنی بر قانون، یا تکلیف، توصیف کرد. نزد ابراهیم نیز اخلاق جنبه قانون‌وار داشت: امر اخلاقی در قالب نوعی قانون یا تکلیف برگرده انسان نهاده می‌شد و انسان، اگر می‌خواست عمل‌اش اخلاقی باشد، گریزی از آن نداشت. آزادی و قانون دو مفهومی است که در فلسفه اخلاق کانت باید به نحوی از انحاء محقق شوند. پیداست که قانون ذاتاً متضمن نوعی محدودیت بر آزادی است، ولی همچنین روشن است که تصور آزادی‌ای که هیچ محدودیتی نداشته باشد (دست‌کم در نظر کانت) نمی‌تواند منجر به چیزی چون اخلاق شود. آزادی (از جمله به معنای عدم محدودیت) و قانون (محدودیت)، هر دو، از لوازم ذاتی امکان اخلاق نزد کانت‌اند.

اما در حالی که در اخلاق دینی ابراهیم این محدودیت از بیرون بر انسان وارد می‌شود و لذا با دگر قانونگذاری مواجه‌ایم، در کانت محدودیت باید از درون خود انسان بر انسان وارد شود، چیزی که کانت خود قانونگذاری می‌نامد. کانت بر این عقیده است که با طرح مفهوم خودقانونگذاری توانسته است دو مفهوم ناسازگار را با یکدیگر وفق دهد: آزادی و محدودیت، یا آزادی و قانون، آن هم به طوری که هم آزادی آزادی بماند و هم قانون قانون. اما چگونه؟ به بیانی بسیار ساده، از این راه که انسان خود بر خود قانون وضع کند. در این صورت، آزادی انسان از جانب هیچ امر بیگانه‌ای محدود نمی‌شود و، به اصطلاح، انسان مطیع هیچ نیروی بیگانه‌ای نیست و بنابراین آزادی‌اش لطمه‌ای نمی‌بیند؛ از سوی دیگر، لازمه اخلاق، یعنی اعمال قید و بند، نیز تأمین شده است.